



# چنین ترجمه کنند بزرگان!

گفتوگو با جعفر یابندری

جعفر در یابندری پیش از ۵۰ سال است که با ترجمه و تألیف‌های درخشان خود، در فضای ادبی و روشنفکری ایران حضوری فعال و تأثیرگذار دارد. طنز نویسی هیچ‌گاه پیشه و کار تمام‌وقت در یابندری نبوده اما کیفیت کارهای او چنان بالاست که فقط با ترجمه یک کتاب و نوشتن چند سفرنامه کوتاه نه فقط شهرت بسیار بلکه تأثیر عمیقی در حوزه طنز گذاشته است. «چنین کنند بزرگان» بی‌شک شاهکار ترجمه یک اثر طنز به زبان فارسی و متنی آن چنان لطیف و روان و نمکین است که حتی اگر چنان‌که بر کسی مدعی‌اند - و در یابندری ره می‌کند - چنین کتابی یا شخصی به نام «ویل کاپی» وجود نداشته باشد، باز هم به ارزش آن نظم‌های وارد نمی‌شود. این گفتگو درباره «چنین کنند بزرگان» و ظرایف ترجمه آثار طنز است که با همراهی استادانه امیرای، مترجم حرفه‌ای آثار طنز و در شب پلمای سال ۸۶ انجام گرفته است.

### ویل کاپی

آقای در یابندری، هر موقع بحث ترجمه آثار طنز به زبان فارسی مطرح می‌شود، ذکر خبری هم از چنین کنند بزرگان می‌شود و با اینکه چندین دهه از ترجمه آن توسط شما می‌گذرد، هنوز هم جزو بهترین و خواندنی‌ترین آثار طنز فارسی است. اصولاً نمی‌توان بحث ترجمه طنز به زبان فارسی را مطرح کرد و حرفی درباره این کتاب نزد البته عدای هم هستند که معتقدند اصولاً چنین کنند بزرگان نوشته خود شماست و شخصی

به نام «ویل کاپی» وجود ندارد. اگر موافقت بکنید، اجازه بدهم به این مطلب صحبت کنیم. ماجرا به پیش از ۲۰ سال پیش برمی‌گردد. چندین مسئول خوقین این کتاب بودم که آقای شاملو که آن زمان مجله خوشه را در می‌آورد، یک روز آمد و گفت: مطلبی برای چاپ در مجله بدهم گفتند: اتفاقاً من دارم کتابی می‌خوانم، ممکن است به دردتان بخورد. منتها این یک طنز آمریکایی است و زیاد به درد خواننده فارسی نمی‌خورد و مستلزم تفسیری است. گفتند هر کاری باید انجام بدهی انجام بده و مطلب رایج ما برسان، بنده قسمی از آن را ترجمه کردم و دیدم که این ترجمه به درد خواننده فارسی زبان نمی‌خورد. خلاصه این کتاب را کنار گذاشتم ولی آقای شاملو از من مطلب می‌خواست.

بنده هم بر اثر ناچاری دستم و شروع کردم به تفسیر دادن آن کتاب و مطلبی شد که با آنچه بود مغفول بود، و آن را برای شاملو فرستادم او هم نگاه کرد و اجازه خواست تا تفسیراتی در آن بدهد. من موافقت کردم و او هم تفسیراتی داد و در مجله چاپ کرد. بعد از چاپ، متوجه شدم تفسیر و تصرف او خنک و بی‌مزه است. نهایتاً طی ۷۸ مطلب را در ادامه ترجمه کردم که مجدداً شاملو تفسیر و تصرفاتی در آن انجام داد و چاپ کرد. بعد فراموش شد و مجله هم بسته شد. یک چوکی بود آن زمان که خیلی با استعداد بود و در انتشارات جدیدی کار می‌کرد. پیشنهاد داد که این کتاب را چاپ کنم. مطلب را دوباره بازنگری کردم و چاپ کردم و موفق شد.

امیرای: خودتان شایع کرده بودید که شخصی به نام ویل کاپی وجود ندارد. در مستحکم؟ در یابندری: شاید دلیلش این است که طنز متعلق به فرهنگ‌های مختلف است. یعنی

فرهنگ ایرانی طریماً طنز ایرانی می‌خواهد. طنز آمریکایی چیز دیگری است. گفتیم: مطلبی که من قبلاً ترجمه کردم به درد نمی‌خورد و بعد دوباره آن را برایش کردم که کتاب خیلی تغییر کرد. غالباً خوانندگان فکر می‌کنند که نویسنده هم شوخی است.

### ویل کاپی چیست؟

ویل کاپی به وجود دارد؟ در یابندری: بله وجود دارد. امیرای: من کتاب‌های دیگری از او خواندم؛ در مجموعه طنز از طنزهای دهه ۲۰ تا ۵۰ ساله آثارهای ویل کاپی وجود دارد. من یک مجموعه دارم به نام گنجینه طنز آمریکایی که در آن مجموعه ۸ کار از ویل کاپی هست. ضمن اینکه اگر به ژوکی بپردازم ترجمه ویل کاپی را سرچ کنید تاریخ تولد و مرگش را نوشته و کتاب‌شناسی او هم موجود است.

در یابندری: بله وجود دارد. به هر حال این کتاب معروف شد و از کتاب‌های شناخته‌شده است. البته (در چاپ‌های اخیر) یک قطعه در آخر آن وجود دارد که خودم نوشته‌ام و به عنوان ویل کاپی آنجا گذاشتم. آن کنش ایتالیایی کیست؟

### مظنون تان هسان

مظنون تان هسان ماجرای به آتش رفتن ساوونارو است که در یکی از سالنامه‌های گل آقا چاپ شد؟ در یابندری: بله این را من هم اضافه کردم. به آخر کتاب گفتم این کار ویل کاپی است ولی در واقع کار خودم بود.

### اتفاقی وقتی آدم داستان‌ها

را در کنار هم می‌خواند متوجه می‌شود قلم این داستان‌اندکی متفاوت است. در یابندری: بله کسی است. این فرق می‌کند

کمی مفصل‌تر از بقیه داستان‌هاست و خوب متعلق به شخص دیگری است. عنوان این کتاب هم این بوده عنوانش هم طنز آمریکایی است. اصلش این است:

The rise and fall practically everybody

یعنی ظهور و سقوط تقریباً همه. امیرای: فکر می‌کنم با عبارت ظهور و سقوط

رایش موم بازی کرده. در یابندری: وقتی کتاب شد گفتند نامش را چه می‌کنند و من هم با استفاده از مصراع «چنین کنند بزرگان» چه کرده‌اید کلمه «این نام را انتخاب کردم. بعد با ۲۰ نفر از دوستان مشورت کردم و آنها هم خوششان آمد.

امیرای: آن زمینی که بحث بود که او این ویل کاپی است یا جعفر در یابندری می‌گفتند که این ویل کاپی است به روایت جعفر در یابندری.

در یابندری: بله این جریه است. اصل ماجرا این است که ویل کاپی وجود دارد و اینکه حرف او به درد ما نمی‌خورد. حداقل طنز کلامی که دارد و آنجا که بحث تزیین را نقل می‌کند خوب آن اگر بخواند و قلم ترجمه شود چندانیش در فارسی ندارد.

امیرای: علت این است که به هر حال مترجمی که زبان فارسی در دستش عین موم است. آن را ترجمه کرده باشد. اما گفته بودید که هر ترجمه‌ای یک آفرینش خاص می‌دهد است و روی کلمه آفرینش تأکید کرده بودید. می‌خواستیم حدوداً این آفرینش را مشخص بفرمایید. به خصوص در مورد ترجمه آثار طنز؛ یعنی مترجم مجاز است که جعفر در یک متن دخالت کند و آن را در واقع به شکلی رو بیاورد؟ شما به عنوان مترجم جعفر آزادی عمل برای خودتان قائلید برای انتقال لحن و پیام نویسنده؟

در یابندری: باید بگویم که از هر متنی تا متنی دیگر متفاوت است. به نظر من هر مطلبی را می‌شود ترجمه کرد مگر طنز را. اولین قسمت‌های همین کتاب را که من ترجمه کردم، یک ترجمه معمولی از روی اصل متن بود که به درد نمی‌خورد چون طنز را منتقل نمی‌کرد. طنز قضیه‌اش فرقی می‌کند. طنز از آن زمین‌های است



که اگر قرار است اگر گذر باشد باید به دل خواننده  
پنشنده به همین منظور متن اصلی باید عوض  
نشود و الا من کارهای مختلفی ترجمه کردیم و  
سعی کردیم کم و بیش آنچه که هست را نگه  
داریم ولی در مورد طنز این کوشش نتیجه‌اش  
بی‌فایده بود یعنی بدم هست که پس از اولی که  
پخش می‌شد این کتب بزرگان را ترجمه کردیم  
شامل خوانند و گفته اینکه چیزی نیست چون  
در واقع امریکایی است و اگر می‌خواهی بر گردی  
نمی‌شود بعد که من این را تغییر ندادم گفته به  
حالا درست شد شاید به همین دلیل است که  
عده زیادی از خوانندگان هنوز هم باور نمی‌کنند  
که این کتاب ترجمه است

**چنانچه در یادگیری شما**  
با بحث تعداد ترجمه چقدر موافقتی؟  
به خصوص در مورد ترجمه‌هایی که به نظر  
نمی‌رسد ترجمه مجدد آنها به خاطر اشکال  
کار مترجم قبلی باشد مثلا فرض کنید در  
مورد ترجمه مجید «دن کیشوت» در  
حالی که ترجمه بسیار خوب آقای قاضی  
وجود دارد

در یادگیری ترجمه قاضی عالی است  
هر چند که از روی ترجمه فرانسه ترجمه شده  
و فراد سری‌ها مترجم‌های خوبی نیستند یک  
مغدیری شناخته هستند و به نظر این شناختگی  
در ترجمه‌ها مشخص می‌شود اما از اینکه بگویم  
قاضی حقیقتا کار جدیدی آفریده است یعنی  
ترجمه معمولی نیست اثری است که در فارسی  
ملمذ کار است و من اصلا عقیده ندارم که کسی  
بخواهد دوباره آن را ترجمه کند چون مثل نوشته  
اصالی نیست این باید به عنوان چالش‌ترین نوشته  
اصالی در زبان فارسی باشد حالا یک نفر هم گفته  
است که از تو می‌خواهد ترجمه کند ببینیم چه  
کاری می‌کنند تکالیف ندارد

امریایی تا آنجایی که من در جریانم در مورد  
همین دن کیشوت گویا آقای اعلام کرده که دارد  
آن را مستقیما از زبان اسپانیایی ترجمه می‌کند  
و مدعی شده که ترجمه‌اش به همین خاطر  
از ترجمه قاضی دقیق‌تر است استیسا را هم بر  
همین اساس گذاشته «هن کیشوت» در حالی  
که دن کیشوت در فارسی جا افتاده و نمی‌توانیم  
هم آن را عوض بکنیم

**آقای در یادگیری به**  
نظر می‌آید شما معتقدید هر نوشته‌ای

فقط یک زبان و یک ترجمه دارد خاطر  
هست در مساجد معانی گفته بودید آقای  
نوشته بود ما است که ترجمه «و نایع با اسلحه»  
شما را سر کلاس برای دانش‌آموزان یا  
دانشجویان خوانده است آنها نمی‌دانند  
بودند و ایشان نتیجه گرفته بود که آقای  
در یادگیری اگر بخواهد این کتاب را ترجمه  
بکنند با توجه به اینکه سلیقه‌ها و زبان  
چو اتان امروز عوض شده باید به زبان  
دیگری این کار را بکنند اما شما گفته  
بودید که یک داستان فقط یک لحن و بیان  
دارد و من اگر امروز هم می‌خوانستم ترجمه  
کنم ترجمه اصلی همان بود

در یادگیری مطالبی که ایشان گفتند رامن  
خوندنم و شک ملامت که به آن کبیتی که ایشان  
گفته اتفاق افتاده باشد چون ظاهر ایرادی که  
پرده‌های مشهد گرفتند رایج به کیفیت تکاملت  
بود ولی این ترجمه اتفاقا یکی از کارهایی است  
که مکالماتش چالب است من شخصا حاضر  
نیستم آن را عرض کنم؛ حالا اگر کسی بهتر از این  
می‌تواند ترجمه کند بفرماید و من بهتر  
از این نمی‌توانم ترجمه کنم من در خصوص آن  
مطلب قدری تردید دارم که حرف حسابی باشد  
نویسنده آن مطلب را می‌شناسم یک کار دیگر هم  
مطلبی رایج به کتاب «بزم مآذنه روز» نوشته بود  
خیلی هم تعریف کرده و در همین حال گفته بود  
مترجم گاهی عباراتی را متوجه نشده و ترجمه  
کرده است من عبارت را خواندم و دیدم چیزی  
نیست که می‌فهمیدم من مسئله روشن است  
به هر حال همیشه به ترجمه عیب و ایراد هست  
شماره‌های فلسفی می‌نویسند فکر دیگری وجود  
ندارد که بخواهند مقایسه کنند شما داستان را  
می‌نویسید و می‌گویید این به ذهن من رسید  
حالا ما مورد پسند قرار می‌گیرد یا قول نمی‌گیرد  
ولی ترجمه همیشه قابل تطبیق و استفاده است  
من کتاب «و نایع با اسلحه» را ۵۰ سال پیش ترجمه  
کردم سال ۱۳۳۰ قبل از زلزله البته بعد از  
اینکه تجدید چاپ شده اصلاحاتی انجام دادیم  
ولی اساس همان است به خصوص مکالماتش  
آن موقع مکالمه را نمی‌شکستند یعنی مثلا  
می‌نوشته می‌گویی نمی‌اوشند می‌گویی  
من آن مکالمه‌ها را شکستم و نوشتم می‌گویی  
می‌رود یعنی که خوشترم تجدید چاپ بکنم خیلی  
خیلی به ندرت اتفاق افتاده که در آن مکالمات

دست برده باشم در متن بیشتر دست بردم تا  
در مکالمات و فکر می‌کنم ۳ جلد این ترجمه در  
مکالمات است حالا ایشان رفته سر کلاس درس  
داده و دانش‌آموزان گفتند که این کهنه است  
پنده عقیده ندارم؛ مکالمه که کهنه نمی‌شود  
کهنه یعنی چه؟ خود کتاب هم کهنه است کتاب  
که از ترجمه کهنه‌تر است

**در یادگیری به نظر نمی‌رسد روان**  
بودن؛ به روز بودن و قابل فهم بودن و  
حتی دقیق بودن، ملاحظه‌های خوبی برای  
ارزش گذاری یک ترجمه باشند؛ چه بسا  
متنی که عمداً تاروان یا دیاپانگ‌ها عمداً  
نامفهوم نوشته شده باشند یا اینکه با  
ترجمه دقیق و کلمه به کلمه یک متن،  
حالت و هوای آن منتقل نشود؛ یعنی آن  
حالت و هوا و زبان متن اصلی را پیدا  
کردن خیلی مهم‌تر است از اینکه  
ترجمه‌ای صرفا قابل درک یا دقیق باشد  
اصلا بشاید اگر کتابی که ۲۰ سال پیش  
نوشته شده را دقیقاً امروزی ترجمه کنیم  
در دست نیاشد

در یادگیری معضرت می‌خواهم؛ من راجع به  
آن مطلب قبلی باید توضیحی را اضافه کنم و  
آن اینکه شما باید زبان‌های محلی را هم در نظر  
بگیرید مثلا من «و نایع با اسلحه» را به زبان (گوش)  
شیرازی ترجمه کردم و بسا بد استگالی که آن  
دانشجوهای مشهدی به مکالمات کتاب گرفتند  
و به این خاطر باشد شما تاثیر این زبان‌های محلی  
را دست کم نگیرید به هر حال من اهل جنوبم و  
به زبان خودم صحبت می‌کنم وقتی که قرار است  
بگویم بنده به همان زبان می‌نویسم حالا در  
تهران طوری دیگری می‌گویند این مسئله به نظر  
من خیلی مهم است که مترجم وقتی دارد حرف  
می‌زند باید به آن روشی که می‌داند بنویسد نه به  
زبانی که نمی‌داند من زبان تهرانی را خوب یک  
چیزهایی در نظر فاین ۵۰ سال یاد گرفته‌ام!  
ولی زبان اصلی من نیست زبان اصلی من همان  
است که در «و نایع با اسلحه» می‌بینید یعنی زبان  
خوب یک کلمه فرق دارد

**البته به نظر من**  
حصولی عمداً این گویش را وارد برخی  
ترجمه‌ها یا تان کردیم و خیلی خوب هم در  
خدمت توصیف حال و هوای داستان قرار  
گرفت است

در یادگیری به نظر من هیچ اشکالی ندارد که  
زبان ترجمه از لحاظ به خصوص گرفته شده باشد  
از زبان شیرازی بهتر کجا داریم؟ حافظ و سعدی  
شیرازی هستند در ضمن من این را بگویم که  
مقصودم این نیست که زبان شیرازی بهتر از زبان  
تهران باشد یا سلفهان است من می‌گویم یک  
زبان دیگر است شما اگر «و نایع با اسلحه» را بخوانید  
می‌بینید اصطلاحاتی در آن وجود دارد که در  
تهران گفته نمی‌شود

امریایی مثل گلس که اینجا می‌گویند گلس یا  
مثلا همبک را در ترجمه دلستان هم نگوی  
به کار می‌برید که اصولا جز در زبان مردم جنوب  
ایران در زبان دیگری کاربرد ندارد  
در یادگیری به هر زبانی (گویش) اصطلاحات  
و حال و هوای خودش را دارد  
امریایی را حتی آقای در یادگیری شما چندتر از  
مسائل و لیزله‌های جدید برای کارهای خودتان  
استفاده می‌کنید؟ مثلا از کسبوت استفاده  
می‌کنید؟

در یادگیری من اتفاقا جزء اولین کسانی (در  
ایران) هستم که از کسبوت استفاده کردم و آن  
هم از کسبوت استفاده می‌کنم  
امریایی خیلی خوب است این به نوعی به روز  
بودن مترجم است به روز بودن نویسنده و اهل  
قلم است خیلی از دوستان ما حتی کار با کسبوت  
را بلد نیستند

**آقای در یادگیری چرا**  
با وجود اینکه ترجمه چنین گفته بزرگان  
این قدر خوب از کار در آمده دیگر سراغ  
ترجمه آثار طنز یا کارهای دیگری از ویل  
کایر نمی‌کنید؟

در یادگیری وقت نکردم الان هم خیلی مشغول  
هستم یک کار فلسفی را شروع کرده بودم از  
هر دو به اسم «مسئله‌های درباره فهم بشر مان»  
سال ۱۷ و ۱۸ که مشکلی است ولی یک مغفلی  
از آن را ترجمه کردیم از همین‌گی می‌کند  
مغفلی را هم ترجمه می‌کنم که تا نیمه پیش  
رفتیم کتاب دو قسمت است قسمت اولش تمام  
است قسمت دومش را هنوز شروع نکردیم با همه  
این است که این کتاب چنین کند بزرگان را هم  
با وجود اینکه دو یا سه بار چاپ کردم اما تعجب  
را ترجمه نکردیم

**گفت و گو محمود در جامی**

### در جستجوی ادویه هندی

کریستف کلمب در دوازدهم اکتبر ۱۴۵۲ در خانه شماره ۱۲ واقع در خیابان یوجینیل در بندر جنوا  
تقریباً به عالم هستی گناشته پادشاه پرتغال ششم در پشم اشتغال داشت و مکرر در هم زدن پادشاه بود  
البته اینها مطالبی است که خوش گفته است ولی محققان عقیده دارند که موضوع تولد  
خاندان کریستف کلمب به هیچ وجه روشن نیست چون که این شخص یکی از شاخسای مهم  
تاریخ است و بنابراین موضوع تولد خاندان یک همچو شخص مهمی نمی‌تواند به این سادگی  
باشد و به احتمال قریب به یقین کریستف کلمب برای گمراه کردن تاریخ‌نویسان این مطالب  
را در باره خودش نوشته است وضع تاریخ‌نویسان واقعا عبرت‌آموز است در سابق مردم همه  
کوشش داشتند که آنها را گمراه کنند اما دنیا در مکالمات است و به همین جهت است که  
اکنون تاریخ‌نویسان تصمیم گرفته‌اند مردم را گمراه کنند در هر حال کریستف کلمب باز  
همان بچگی خیلی بلند پرواز بود و در شغل شاعران پندشها آینه در خستگی نمی‌دید به این  
جهت از همان اولان کودکی تصمیم گرفت که خانه و شغل پدری را رها کرده و یک چیزی برود  
خودش کشف کند اما هر چه فکر کرد که چه چیزی را کشف کند چیزی به فکرش نرسید  
باید تصدیق کرد که کشف کردن چیزها کار بسیار دشواری است به همین معنی که هر چیزی  
ابتدا باید به فکر انسان برسد تا آنکه کشف شود و از طرف دیگر چیزی که کشف شده باشد  
به طریق اولی به فکر انسان هم نمی‌رسد پس کشف کریستف کلمب نیز مانند سایر بزرگان در  
شروع کار خود با وضع دشواری روبرو بوده است به این جهت شروع کرده به خواندن نجوم و  
هنس و جغرافیا منتها به نظر می‌رسد این مطالب در کله کریستف کلمب قلمی یا هم قاضی  
شدند چون این شخص عقیده پیدا کرده بود که آدم می‌تواند از راه مشرق به مشرق برسد

کریستف کلمب همچنین عقیده پیدا کرده بود که زمین مثل پرتغال گرد است این عقیده بر اساس  
حرف‌های ارسطو و پلینی و روبرو بر یک استوار بود اما خود آن حرف‌ها بر هیچ اساس استوار نبود  
یعنی به معنی دقیق کلمه بی‌اساس بود منتها این حرف‌ها هم مثل بسیاری از حرف‌های بی‌اساس  
دیگر با خرسور است از کار در آمد اما البته اهل علم می‌دانستند که زمین گرد است ولی می‌گفتند خوب  
حالا چه کار کنیم که گرد است کاری نمی‌شود کرد یعنی هم فکر می‌کردند که اگر زمین گرد باشد  
لابد سطح اقیانوس را هم گرد است بنابراین اگر آدم با کشتی خیلی از ساحل دور شود نوی سرازیری

کتابخانه



آقای موس می‌فهمد دیگر نمی‌تواند برسد حتی یک بار از پادشاه نوسکتی  
به که از دانشمندان فلورانس بود و بر سر رسید که آیا از راه مغرب به مشرق می‌شود  
رسیده او در جواب گفت تمامش کی باشد به پادشاه پرتغال و شاهی روی خوب خشک  
می‌خواهد و از این قبیل حرف‌های حکمت‌آمیز می‌زد به همین جهت مردم  
خیلی به عقایدش اعتراض می‌گفتند اما در این ایام مردم اروپا علاقه غریبی به  
فلفل و زردچوبه هندی پیدا کرده بودند و هیچ‌کس هم دستش به فلفل و زردچوبه  
نمی‌زد به برای اینکه ترک‌های عمیقی شهر قسطنطنیه را از دست یک نفر که آن  
را در دست داشت در آورده و خودش آن را در دست گرفته بودند از طرفی چنین  
بافتن می‌رسید که در آن ایام مردم اروپا به جای سیب زمینی و کلم بیخه فقط فلفل  
و زردچوبه و زنجبیل و دیگر چیز می‌خورند و برای طب‌پزشکان به این غذاهای جویز هندی و خسرو و  
ماز و میخک در آنها سرچ می‌کردند و اگر کسی در خفاش ادویه هندی پیدا نمی‌شد آرزو می‌کرد  
که زمین دهان باز کند و او را فرو برد و این بود که می‌بایست هر چه زودتر فکری در این باب کرد  
اولین فکری که می‌شد کرد این بود که اروپا را بیاورد و قسطنطنیه را از دست ترک‌ها در آورند و خودشان  
آن را در دست بگیرند اما ترک‌های عمیقی بر خلاف سایر ترک‌ها آدم‌های خیلی لاجبازی بودند و  
به هیچ وجه به چنین کاری رغبت نمی‌نمودند و نتیجه عرصه بر اروپا و ایران تنگ شده کریستف کلمب  
وقتی که دید وضع از این قرار است و مردم گاهی باجاری می‌شدند شما سراسری فلفل و زردچوبه بر باریان  
بگذارند با خودش گفت این چهار سال صبر به این خفت و خواری نمی‌آورد و تصمیم گرفت دل  
بر باز کند و برود هندوستان و یک مشت طلا به بر آورد برای این قبیل کارها به این شخصی که آدم  
می‌نوشته با آنها وارد مفاکرات شده عبارت می‌دهند از فرد بیگانه و این بیگانه و ملکه اسپانیا البته  
خود فرد بیگانه کسی است فطرت نبود ولی در عوض این بیگانه خیلی سخاوتمند بود و اگر آدم دست ترک  
بخواهد را بگیر می‌آورد حاضر می‌شد حتی جواهراتش را هم بگذارد و تا فکر آدم را راه بیندازد  
با همه اینها لاسال طول کشید تا کریستف کلمب توسط ترک خواب از بیدار کرد

بخش از چنین کشف بزرگان